

سند آذربایجان

با فروپاشی شوروی و تشکیل یک رشته دولت‌های مستقل در بسیاری از جمهوری‌های سابق آن، در مناسبات سیاسی جهان‌تغییری اساسی بوجود آمد. این تغییر و دگرگونی بویژه برای ایران محسوس بود که از طریق مرزهای آبی و خاکی خود در شمال به جای یک موجودیت واحد ناگهان با پنج کشور مختلف همسایه شده است. ایجاد و توسعه روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با این کشورهای نوپا و به همین قیاس تجدید نظر در روابط موجود با روسیه که روزی تمامی این واحدهای مختلف را در بر می‌گرفت، به یکی از وظایف عمده سیاست خارجی ایران تبدیل شده است.

توسعه روابط با جمهوری آذربایجان، یا به عبارتی دقیقتر ایجاد روابط و پیوندهایی که سالها پیش به دلیل چیرگی نظامی روسیه تزاری بر قفقاز منحل شده بود بخش مهمی از این سعی و تکاپوی همه‌جانبه را به خود اختصاص داده است. با آن که حدود پنج سال پیش نیست که از آغاز این روند می‌گذرد و قاعدتاً چنین دوران کوتاهی را نمی‌توان برای ارائه یک نقد و ارزیابی جامع کافی دانست ولی با توجه به تحولات فشرده و تجارب گوناگونی که این دوره کوتاه به خود دیده است و همچنین ضرورت آشکار چنین بازنگری‌هایی به رغم تمام کاستی‌های احتمالی، این نوشته را به بررسی موضوع مورد بحث اختصاص داده، سعی خواهد شد با مروری بر اهم تحولات پنج سال اخیر در روابط ایران و جمهوری آذربایجان، برخی از مسائل تاریخی و فرهنگی منطقه‌ای را که به نظر می‌آید این تکاپو را تحت الشعاع داشته‌اند خاطر نشان سازیم.

در حالی که در فضای برآمده از نوآوری‌ها و آزادی‌های دوران حکمروایی گورباچف، در جمهوری شوروی آذربایجان نیز مانند دیگر نقاط شوروی حرکتی در جهت انتقاد از نظام موجود آغاز شده بود، با تجمع انبوهی از اهالی جمهوری در کرانه‌های رود ارس در اوایل زمستان ۱۳۶۸، یکی از ویژگی‌های خاص و تعیین‌کننده نهضتی که در آن سوی ارس در حال شکل‌گیری بود، یعنی خواست پیوند و یگانگی با بخش جدا افتاده‌ای آشکار شد. در آن لحظات احساس برانگیز قطع سیم‌های خاردار، واژگون ساختن نشانه‌های مرزی و به آب زدن‌هایی چند معنای واقعی این حرکت نمادین پنهان ماند. رسانه‌های جمعی کشور آن را نشانه‌ای از اخوت اسلامی دانسته، گزارش کردند: «... در این تظاهرات گروه‌هایی از مردم مسلمان آذربایجان شوروی با سردادن تکبیر و شعارهای اسلامی وحدت هر چه بیشتر کلیه مسلمانان را خواستار شدند...»^۱. حال آن‌که آنچه در خود جمهوری آذربایجان می‌گذشت، از حال و هوایی دیگر حکایت داشت. خواست پیوند و یگانگی مطرح بود ولی نه آن وحدت و یگانگی مورد نظر رسانه‌های جمعی ما.

در نامه‌ای که در همان ایام جمعی از اساتید دانشگاهی جمهوری به مقامات اتحاد شوروی ارسال داشتند، پس از خاطر نشان ساختن نمونه‌های گره و دیتام، از تقسیم آذربایجان به دو بخش مجزا گلایه شده بود و آن‌که «در پی جنگ‌های ایران و روس در اوایل قرن نوزدهم، بر اثر معاهده ۱۸۲۸ ترکمانچای که آثار اسف‌باری برای ملت ما بر جای گذاشت، آذربایجان به طریقی مصنوعی به دو نیم تقسیم شد...»^۲ که اشاره روشنی بود به رشته مباحثی پر معنا و ریشه‌دار که سالها بود در آن حدود طرح شده بود. ولی رسانه‌های جمعی ما با آن که حتی در خلال گزارش تظاهرات مرزی فوق‌الذکر رواج شعارهایی چون «آذربایجان بیر اولسون...» (آذربایجان یکی شود) را نیز خاطر نشان شدند ولی نه فقط ترجیح دادند که سوابق تاریخی و سیاسی و معنای واقعی این گونه شعارها را نادیده انگارند که نوشتند: «... آنچه بر خلاف تمام تبلیغات دروغین قبلی بیشتر از همه قابل رویت است گستردگی و یکپارچگی این اقوام در خواسته‌های اسلامی خود است...»^۳

با پیش آمد بحران قراباغ و تشدید رویارویی آذربایجانی‌ها و ارمنی‌ها که مخملی شد در جهت اقتدار فزاینده گرایش‌های ملی در منطقه، جبهه خلق آذربایجان که ائتلافی بود از بسیاری از این نیروهای سیاسی، نظام کمونیستی را سرنگون ساخت و در آستانه سال ۱۳۷۱ به رهبری ابوالفضل ایلچی‌بیگ زمام امور را در دست گرفت. با این دگرگونی تحولات جمهوری آذربایجان شتاب فزاینده‌ای گرفت و در کنار این تحولات حکومت جبهه خلق که در واقع مظهر تام و تمام «تمام تبلیغات دروغین قبلی» بود، همسو با سیاست‌های جهان غرب به طور کلی و خط‌مشی‌های دولت ترکیه بعنوان اکثریت‌توی منطقه‌ای غرب بالاخص، مواضع و دیدگاه‌های ضد ایرانی نهفته در آراء سرآمدان جمهوری را وجه آشکاری بخشید. سخنان ایلچی‌بیگ در ضرورت رهایی «آذربایجان جنوبی» از قید ستم ایرانیان چنان ابعاد صریح و آشکاری یافت^۴ که حتی رسانه‌های جمعی کشور که

میل دارند تحولات را به گونه‌ای دیگر ببینند نیز ناچار به واکنش شده، این زیاده‌گویی را مورد انتقاد قرار دادند.^۵

با خاتمه یافتن دوران حاکمیت جبهه خلق و در پی ناسامانی‌های حاصل از پیروزی ارامنه در جبهه قراباغ که به دگرگونی صحنه سیاسی جمهوری آذربایجان و تشکیل دولت جدیدی تحت ریاست حیدر علی‌اف منجر شد (خرداد ۱۳۷۲)، در روابط ایران و جمهوری آذربایجان که در مراحل پایانی حکومت ایلچی بیگ با تنش‌های روز افزونی توأم شده بود تغییری حاصل شد.

استمرار
دشواری‌ها در
روابط ایران و
جمهوری
آذربایجان از
وجود
مسئله‌ای
ریشه‌دار
حکایت دارد که
به رغم تمامی
تلاشهایی که
در احتراز از
شناسایی آن
مبذول
می‌داریم لاجرم
هر بار به
نحوی خود را
نشان
می‌دهد...

اقتدار حیدر علی‌اف که تا پیش از این دگرگونی ریاست شورای عالی نخجوان را برعهده داشت و برخلاف خط مشی حاکم بر باکو در مناسباتش با ایران رویه بالنسبه متعادلتری را در پیش گرفته بود، با حسن ظن و استقبال مقامات و رسانه‌های کشور روبرو شد. معهذاً این نکته را نیز باید خاطر نشان ساخت که این حسن ظن و استقبال، در مقایسه با احساساتی که چندی قبل نسبت به مراحل نخست کار، یعنی تظاهرات مرزی فوق‌الذکر نشان داده شد، از حزم و احتیاط بیشتری برخوردار بود.^۶ پیشینه سیاسی حیدر علی‌اف، به‌عنوان یکی از مقامات ارشد کا. گ. ب. و مهره‌های اساسی نظام شوروی (دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان تا پیش از اصلاحات گورباچف) آشکارتر از آن بود که بتوان اقتدار وی را به‌عنوان پیروزی اسلام تعبیر کرد، ولی با این حال باز هم بودند گرایش‌هایی که در این تغییر و تحول امکان دگرگونی خط مشی حاکم را نیز می‌دیدند.^۷ تا این که با پیش آمد آزمون‌هایی چون توافق جمهوری آذربایجان با خواسته‌های غرب مبنی بر جلوگیری از مشارکت ایران در کنسرسیوم نفت آذربایجان و هم‌زمان با آن با صدور اجازه اعلام موجودیت و تبلیغات تشکیلاتی به نام «جبهه ملی استقلال آذربایجان جنوبی» متشکل از گروه‌هایی موسوم به فدائیان آذربایجان جنوبی، فرقه دموکرات آذربایجان، سازمان احیاء آذربایجان جنوبی و جبهه خلق آذربایجان^۸ و ادامه این تحریکات ثابت شد که در روال موجود تغییر چندانی حاصل نشده است.

در نگاهی اجمالی به واکنش رسانه‌های جمعی کشور در قبال این تحولات ناخوشایند و غیرمنتظره ملاحظه می‌شود که در بر شمردن عواملی چون توطئه غرب، دسایس صهیونیسم و همسویی نیروهای لائیک ترکیه با این حرکت‌ها...

کوچکترین قصوری نشده است. در این میان تنها نکته‌ای که مورد بحث و شناسایی قرار ندارد زمینه‌ای است که به امکان بروز چنین تحرکاتی میدان می‌دهد. در این که ایران می‌تواند قدرت‌های بدخواهی در اطراف خود داشته باشد تردید نیست و به همین قیاس در سعی و تلاش آنها در بهره‌برداری از هر

گونه امکانی در جهت ضربه زدن به ما. راه حل مصالحه یا مواجهه با عامل ذی‌مدخل را شاید در برهه‌ای از این رویارویی - در کوتاه مدت - بتوان بعنوان راهکاری در نظر گرفت، ولی چاره‌آسایی و دراز مدت در شناخت زمینه‌آسیب و اتخاذ تدابیری است در ترمیم آن والا عامل تحریکی را دست به سر نکرده، جای به عامل دیگر خواهد سپرد و اگر خوش‌بینانه نظر کنیم، این دور باطل ادامه خواهد یافت.

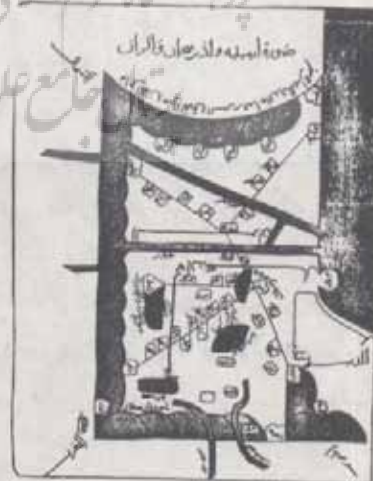
استمرار و تداوم دشواری‌های مورد بحث در روابط ایران و جمهوری آذربایجان از وجود مسئله‌ای اساسی و ریشه‌دار حکایت دارد که به رغم تمام سعی و تلاشهایی که در احتراز از شناسایی آن مبذول می‌داریم، لاجرم هر بار به نحوی از انحاء خود را نشان داده، روابط دو کشور را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

از اران تا «آذربایجان»

تا پیش از سالهای پایانی جنگ جهانی اول، مسئله‌ای به نام «مسئله آذربایجان» وجود نداشت. این پدیده هنگامی صورت خارجی یافت که در تابستان ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ شمسی) در سرزمینی که هیچ‌گاه به نام آذربایجان شهرت نداشت، حکومتی موسوم به «جمهوری آذربایجان» اعلان موجودیت کرد. طولی نکشید با «آذربایجان» نامیده شدن مناطق شمال ارس، آذربایجان واقعی یعنی شمالغرب ایران نیز «نیمه جدا شده» جمهوری آذربایجان، و به تدریج «آذربایجان جنوبی» نام گرفت. حال آن که براساس داده‌ها و مستندات تاریخی و جغرافیایی ولایات باکو و گنجه و شیروان و تالش... که در شمال به داغستان و گرجستان، در شرق به دریای مازندران و از غرب نیز به ارمنستان محدود بوده و در جنوب نیز رود ارس آن را از آذربایجان جدا می‌کند و هیچ‌گاه آذربایجان نام نداشته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نقشه آذربایجان، اران و ارمنستان در قرن چهارم هجری
به نقل از کتاب صوره الارض، اثر ابن حوقل



در متون تاریخی کهن از این خطه به نام آلبانیای قفقاز سخن رفته و بعدها نیز در متون اسلامی به نام ارآن از آن یاد شده است. اگر چه ایران یا آلبانیای قفقاز از لحاظ تاریخی و جغرافیایی هویت خاصی داشته ولی سرنوشت آن هیچ گاه از سرنوشت ایران جدا نبوده است. پس از هجوم اقوام ترک زبان به فلات ایران در قرن های چهارم و پنجم هجری به تدریج نام ارآن به دست فراموشی سپرده شد و این خطه به نام خان نشین های مختلف و متعددی معروف شد که در آنجا قدرت یافتند.^۹ این تغییر و

تحول نه تنها از کم و کیف پیوندهای ایران بر این خطه نکاست، بلکه رواج تشیع در این منطقه در قرن های بعدی سبب شد که رشته پیوندهای مذهبی هم بر دیگر علایق پیشین افزوده شود. حتی تهاجم نظامی امپراطوری روسیه در قرن نوزدهم میلادی که به قطع حاکمیت اداری و کاهش نفوذ سیاسی ایران در قفقاز منجر شد، این پیوندها را به یکباره نگست. در آغاز روس ها سعی کردند با اتخاذ یک سیاست مشخص در جهت ایرانی زدایی فرهنگ حاکم بر خانات شرق قفقاز زمینه تحکیم و تثبیت نظام جدید را فراهم کنند^{۱۰} ولی چنانچه از آثار نسل های اولیه روشنفکران آن سامان، آثار کسانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۸۷۸-۱۸۱۲م)، عباسقلی آقا باکیخانوف و حتی احمد آقا اغلو (۱۹۳۹-۱۸۶۹) بر می آید، برتری فرهنگ ایرانی-لااقل در کوتاه مدت- برقرار ماند و در مراحل بعد نیز عواملی چون رشد سریع مناسبات تجاری و مهاجرت فصلی یا دائمی خیل عظیمی از کارگران ایرانی به حوزه روه به رشد صنعت نفت باکو پیوند فرهنگی و اجتماعی موجود میان ایران و قفقاز را تداوم بخشید.

با پیدایش یک حرکت اصلاحگرایانه فرهنگی در میان اقوام مسلمان امپراطوری روس در سالهای آخر قرن نوزدهم، که در بازسازی هویت از دست رفته بیش از هر چیز بر عنصر زبان تاکید داشت و آینده را در اتحاد اقوام ترک زبان آن حدود می دید، و پیوند بعدی این حرکت با ناسیونالیسم نوپای ترک در عثمانی، حوزه فرهنگی ایران با رقیبی جدی روبرو شد. در خلال انقلاب مشروطه، و بویژه پس از مداخله نظامی و سیاسی روسیه تزاری بر ضد نهضت بود که این رقابت و همجوشی به نفع حوزه عثمانی پایان یافت؛ با شکست مشروطیت بخش چشمگیری از روشنفکران و نیروهای انقلابی قفقاز که چشم

امید به ایران داشته و در پیشبرد نهضت مشروطه نیز نقش چشمگیری ایفا کرده بودند مایوس و سرخورده روی به جانب عثمانی آوردند که در این مقطع نهضت پیروز و موفق ترک های جوان را تجربه می کرد.

با مشارکت و حضور فزاینده روشنفکران مسلمان روسیه در عرصه تحولات سیاسی و فرهنگی

... با شکست

مشروطیت

بخش

چشمگیری از

روشنفکران و

نیروهای

انقلابی قفقاز

که چشم امید

به ایران

داشتند...

مایوس و

سرخورده

روی به جانب

عثمانی

آوردند...

عثمانی تاکید و توجه بر عناصر قومی و زبانی- و در این مورد خاص خصوصیات قومی و زبانی ترك‌ها- که بحث عمده برخی از این روشنفکران را تشکیل می‌داد، تلاش‌های جاری در تعیین ماهیت و لهنذا مسیر آتی دولت عثمانی را که تا آن زمان بیشتر در حول و حوش اندیشه احیاء امپراطوری بر اساس اصولی چون اتحاد اسلام و اندیشه خلافت دور می‌زد، تحت الشعاع این مباحث جدید قرار داده و پان ترکیسم بعنوان رکن عمده ناسیونالیسم ترك شکل مشخصی یافت.

با شورش و مقاومت فزاینده اتباع مسلمان امپراطوری، بویژه اعراب بر ضد سلطه عثمانی و بی توجهی دیگر ملل اسلام به ندای «اتحاد اسلام» سلطان عثمانی در خلال تحولات جنگ جهانی اول، و از همه مهمتر فروپاشی امپراتوری روس در پی انقلاب ۱۹۱۷ که راه را بر توسعه نفوذ ترك‌ها در جهت قفقاز و آسیای میانه گشود برای مدت زمانی کوتاه چنین به نظر آمد که ایجاد «توران بزرگ»- سرزمینی برآمده از اتحاد تمامی اقوام ترك آسیا- امکانی عملی یافته است. در حالی که در دیگر جبهه‌های جنگ قوای عثمانی روی به شکست و اضمحلال داشتند، انوریاشا و همفکرانش نیروی نظامی چشمگیری گرد آورده، به سمت ایران و قفقاز گسیل داشتند.^{۱۲} دقیقاً در همین مرحله و در چارچوب تدارك توسعه و تثبیت چیرگی ترك‌ها بر مناطق ترك زبان ایران و جنوب شرقی قفقاز بود که ولایات گنجه و باکو و شیروان... «آذربایجان» نام گرفت.

اگر چه در برخی از آثار ادبی و تلاش‌های فرهنگی روشنفکران مسلمان اوآن در سال‌های آخر قرن نوزده و مراحل بعد گاه و گداری در اشاره به هویت ملی و فرهنگی آن حدود، سهواً- ولی بدون تردید در ابراز یگانگی با ایرانیت- از اصطلاحات «آذربایجان» و «آذربایجانی» نیز استفاده‌هایی به عمل آمده بود، ولی این موارد هیچ گاه از چند نمونه نادر و استثنایی تجاوز نکرد.^{۱۳} موضوع هنگامی اهمیت یافت که هم زمان با تحولات ناشی از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و پیشروی قوای عثمانی در قفقاز، سخن از تأسیس دولتی به نام «آذربایجان» به میان آمد و در نهایت نیز در تابستان ۱۹۱۸ بخش‌های جنوب شرقی قفقاز «جمهوری آذربایجان» نام گرفتند.

پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در دفاع از ایران

در روزهایی که این تحولات در قفقاز جریان داشت ایران یکی از بحرانی‌ترین ادوار تاریخ معاصر خود را تجربه می‌کرد؛ آشوب، فحطی و ناامنی حاصل از کشیده شدن دامنه جنگ جهانی به نقاط مختلف کشور و از همه مهم تر تلاش امپریالیسم بریتانیا برای پر کردن جای خالی روسیه و چیرگی بیش از پیش بر ایران، نیروهای ملی را در وضعیت دشواری قرار داده بود. مع هذا با آن که میلیون تمام توان خود را در مقابله با خطر چیرگی امپریالیسم بریتانیا به کار گرفته بودند ولی در مقابله با این خطر جدید که استقلال و تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کرد نیز کوتاهی نشان ندادند. در اواخر زمستان ۱۲۹۶ یعنی چند ماهی پیش از اعلان موجودیت دولتی به نام جمهوری

آذربایجان در قفقاز، یکی از جراید باکو گزارش کرد که در خلال مذاکرات صلحی که میان بلشویک‌ها و آلمان و متحدانش در برست لیتوفسک جریان داشت، ترک‌ها خواهان آن شده‌اند که قفقاز «... به دو حکومت مستقل تجزیه شود. در طرف غرب مملکت گرجستان و در شرق آذربایجان...» [و...]. آذربایجان ایران تماماً به آذربایجان مستقل ملحق شود. این دو مملکت استقلال و مختاریت داخلی داشته در تحت حاکمیت عالیه عثمانی داخل شوند...»^{۱۴}. که گزارش دقیق و هشدار به موقعی بود نسبت به تحولات جاری در منطقه. سایر گزارش‌های واصله از تحولات قفقاز نیز موید این امر بود.

روزنامه ایران که ارگان نیمه رسمی دولت نیز به شمار می‌رفت در توضیحی بر این خبر در اشاره به «خواه‌های پریشان و خیالات بی اساس...» پاره‌ای مطبوعات قفقاز، خاصه قفقاز جنوبی... نوشت: «... آیا محل حیرت و شگفتی نیست از طرف جماعتی که هنوز تکلیف حال و آتیه خود را ندانسته و معلوم نیست مقدراتشان پس از قرن‌ها مسکنت و تبعیت دیگران در آینده چگونه خواهد بود نسبت به دولت و ملت و مملکت قدیم ایران که از بدو تاریخ تمدن مقاومت خود را در تمام شدائد بزرگ عالم اثبات کرده اساتذۀ ادب نموده و به خیال واهی، قطعات آن را بر حسب صرفه و صلاح خود تقسیم و به این و آن بخشش نمایند؟»^{۱۵}

در این میان ایرانیان باکو نیز که بخش چشمگیری از جمعیت شهر را تشکیل می‌دادند در برابر این زمزمه‌ها واکنش نشان داده، با همراهی مساعد الوزاره (محمد ساعد) نخست وزیر بعدی ایران که در آن ایام نماینده کنسولی ایران در باکو بود، در اعتراض به این مسئله فعالیت‌ها و تظاهراتی را سازمان دادند. در خلال مذاکرات ایرانیان با مساواتی‌های باکو - یکی از عوامل اصلی خط مشی عثمانی‌ها در منطقه - قرار بر آن شد که در یکی از کنفرانس‌های مشترک آنی، مذاکرات بیشتری صورت گرفته و حتی گزارش شد که «... حاضر شده‌اند که اسم آذربایجان را از این حدود برداشته به اسم دیگری خطاب نمایند»^{۱۶}. همزمان با این اقدامات دموکرات‌های ایرانی فعال در باکو نیز در واکنش به این تشبیهات پان ترکی نشریه‌ای منتشر کردند موسوم به «آذربایجان چه لاینفک ایران» که در زمستان آن سال تا ۱۲ شماره منتشر شد.^{۱۷}

با این حال در پی پیشروی قوای عثمانی به قفقاز و اشغال گنجه در اواخر بهار ۱۳۳۶ق/۱۹۱۸، نمایندگان ولایات شرقی قفقاز در شورای فدراسیون قفقاز، مجمعی به نام «شورای ملی آذربایجان» تشکیل داده و تاسیس «جمهوری آذربایجان» را که «بخش‌های جنوبی و شرقی ماوراء قفقاز» را دربرمی‌گرفت اعلام داشتند.^{۱۸}

بیانات فتحعلی خان خویسکی، نخستین رئیس الوزرای جمهوری آذربایجان در خیر مقدم به قوای عثمانی تأکید صریح و روشنی بود بر اهداف و انگیزه تاسیس چنین موجودیتی. وی اظهار داشت: «بالاخره آذربایجان بر خواسته خود دست یافت و ایده آل یک صد ساله تمامی اقوام ترک، یعنی وحدت و یگانگی تحت لوای سلطان [عثمانی] تحقق یافت. ناتارهای ولگا، سارت‌های ماوراء

خزر، اوزبیکها، قرقیزها، و مردم خیوه و بخارای آسیای میانه با شور و امید منتظر فرا رسیدن قشون آزادیبخش ترک می‌باشند. «خان خویسکی در ادامه سخنانش افزود: «حیات کلی آذربایجانی‌ها باید که با ابعاد گسترده خط مشی جهانی امپراتوری عثمانی مطابقت کامل داشته باشد» و قول داد که دولت وی نیز کماکان خط مشی خود را در «هماهنگی کامل برنامه‌ها و اقدامات سیاسی اش با گرایش‌های سیاسی امپراتوری عثمانی ادامه دهد.»^{۱۹}

حکومت باکو فقط هنگامی وادار شد در قبال اعتراضات دولت و ملت ایران نسبت به رویه غیردوستانه و پرشانه‌ای که در پیش گرفته بود، واکنش نشان دهد که پس از تحولات پایانی جنگ و شکست دولت عثمانی در پاییز ۱۲۹۷ یعنی شش ماه پس از اعلام موجودیت جمهوری آذربایجان، حامی اصلی خود را از دست داد. در این مرحله، یعنی در خلال فعالیت‌های متقابل که برای توسعه روابط دو کشور آغاز گردیده بود که بحث تبدیل نام اران به آذربایجان از نو در جراید ایران و باکو مطرح شد و در کنار آن نیز نشانه‌هایی دال بر فراهم آمدن نوعی زمینه مذاکره و تفاهم. مثلاً هنگامی که در فروردین ۱۲۹۸، اسمعیل‌خان‌زیاد خانوف نخستین فرستاده جمهوری آذربایجان وارد تهران شد، در مصاحبه‌ای با یکی از جراید پایتخت در پاسخ به این پرسش که آیا تصور نمی‌کند «... برای رفع پاره‌ای سوءتفاهمات، آن هم بین اهالی ایران و قفقاز که مناسبات تاریخی و نژادی و مذهبی و غیره دارند، در این اسم تغییری بدهید؟ اظهار داشت: «این بدحرفی نیست و در آینده باید در این زمینه صحبت کرد»^{۲۰} که خود نشانی بود از یک انعطاف نو و امیدوارکننده. کما این که در همان ایام نیز در پی فشارهای دیپلماتیک مقامات ایرانی، دولت باکو پذیرفت که در مکاتبات خارجی خود پسوند «قفقاز» را بر نام خود اضافه کند تا تأکیدی باشد بر متفاوت بودن این جمهوری از آذربایجان اصلی.^{۲۱}

کاربرد روسی مسئله آذربایجان

با ظهور مجدد امپریالیسم روس، که خود را به صورت چیرگی بلشویک‌ها بر قفقاز نشان داد (بهار ۱۲۹۹) مسئله آذربایجان شکل دیگری یافت؛ موضوعی که تا این تاریخ مسئله‌ای بود برآمده از دوران کوتاه و مستعجل توسعه‌طلبی پان‌ترکیستی عثمانی در مراحل آخر جنگ که با شکست عثمانی‌ها مبنای وجودی خود را نیز تا حد زیادی از دست داده بود و احتمالاً در چارچوب ضرورت توسعه روابط بین جمهوری‌های مستقل قفقاز و دولت ایران نیز امکان حل و فصل داشت، از نو کاربردی جدید یافت. یعنی به اهرمی تبدیل شد در چارچوب سیاست‌های منطقه‌ای یک قدرت دیگر. گذشته از سیاست جدید روس‌ها برای اداره امپراتوری که تأسیس واحدهایی ملی را در چارچوب نظام نو ایجاب می‌کرد از نقطه نظر خارجی نیز برای بلشویک‌ها که تداوم اقتدارشان را در گرو توسعه نفوذ به مناطق اطراف می‌دیدند، اهمیت سیاسی جمهوری آذربایجان به مثابه دروازه‌ای بر شرق اسلامی پنهان نماند، همانگونه که بر ترک‌ها در تلاش دسترس به «توران بزرگ» پنهان نمانده بود.

جمهوری شوروی ای که بلشویک‌ها در قلمرو سابق مساواتی‌ها تشکیل دادند نه فقط نام نوظهور «آذربایجان» بلکه بسیاری از دیگر خصوصیات این موجودیت را نیز حفظ کرد؛ ائتلاف سیاسی بلشویک‌ها با ناسیونالیست‌های ترکیه که در آن زمان با قدرت‌های امپریالیست غرب در جنگ بودند و همچنین برنامه‌های مشترک بلشویک‌ها با برخی از مجامع و چهره‌های پان ترک، چون انوریاشا و دوستانش برای اعاده حاکمیت روسیه بر آسیای میانه و همچنین شوراندن مستعمرات بریتانیا در شبه قاره هند نیز این گذار را تسهیل و در این رهگذر موجب شد که بسیاری از آراء و اندیشه‌های مطرح شده در ایام حاکمیت ترک‌های عثمانی حتی پس از خروج عثمانی‌ها از قفقاز نیز به صورتی دیگر در جمهوری آذربایجان دست نخورده و محفوظ بماند.^{۲۲}

**با ظهور مجدد
امپریالیسم
روس که خود
را به صورت
چیرگی
بلشویکها بر
قفقاز نشان داد
مسئله
آذربایجان...
از نو کاربرد
جدیدی یافت.
یعنی به
اهرمی تبدیل
شد در
چارچوب
سیاست‌های
منطقه ای یک
قدرت دیگر.**

از آنجایی که با سپری شدن تب و تاب اولیه سال‌های انقلاب و جنگ‌های داخلی، سیاست شوروی بر تثبیت و تحکیم نظام موجود قرار داشت و لهذا در زمینه روابط خارجی نیز تهاجمی سیاسی در کار نبود، مسئله آذربایجان هم ابعاد خارجی قابل توجهی نیافت. در این سالها در تکمیل سیاست‌هایی که در زدودن فرهنگ ایران از دوران تزاری آغاز شده بود تمام مدارس و موسسات آموزش زبان فارسی در قفقاز که از سال‌های نخست انقلاب مشروطه تأسیس شده بودند تحت فشار مقامات شوروی قرار گرفته و سرانجام همه تعطیل شدند (۱۳۱۰ شمسی) و ایرانیان مقیم قفقاز نیز که از دیرباز در آن نواحی به کسب و کار مشغول بودند، برای ترک تابعیت ایرانی خود تحت فشار قرار گرفتند. بر اثر این فشارها بود که در فاصله سالهای ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۷ هزاران ایرانی که از هست و نیست خود هم ساقط شده بودند به خاک ایران بازگشتند.^{۲۳} ولی از همه مهمتر برنامه تبلیغاتی گسترده‌ای بود که در آن ایام به منظور قلب و دگرگونه ساختن هویت تاریخی منطقه آغاز شد. این عملیات فرهنگی از این مرحله به بعد نوع خاصی از تاریخ‌نگاری ابداع شد که جز «تاریخ‌نگاری وارونه» نام دیگری نمی‌توان بر آن گذاشت؛ بخش‌های جنوبی و جنوب شرقی قفقاز که از دیرباز به نام ایرانیان قفقاز و در ادوار بعدی نیز به نام اران، از هویت تاریخی مشخصی برخوردار بودند ضمیمه آذربایجان شده، آنگاه به‌عنوان یک واحد مشخص ملی موضوع تاریخ‌نگاری قرار گرفت. آنچه را مساواتی‌ها به صورتی خام و ابتدایی مطرح کرده بودند گروهی از آکادمی‌ها و

آکادمیسین‌های ریز و درشت شوروی در سطحی انبوه و گسترده توسعه دادند. در این نوشته‌ها ایران به یک قدرت بیگانه و سلطه‌جو تبدیل شد که جز ظلم و ستم رابطه دیگری با قفقاز نداشته است و آذربایجان ایران، یعنی آذربایجان واقعی و تاریخی نیز به سطح «آذربایجان جنوبی» تنزل کرد.^{۲۴}

با توجه به انزوای نسبی شوروی در سال‌های میان دو جنگ جهانی این تحولات بیشتر جنبه داخلی داشت و بازتاب محسوسی در ایران نداشت، ولی کاربرد آن از لحاظ استراتژیک و دراز مدت بر مسئولان سیاست خارجی شوروی پنهان نبود. از نخستین سالهای دهه ۱۹۳۰ میلادی و به ویژه پس از حمله ژاپن به منچوری، اتحاد شوروی که از آسیب‌پذیری مرزهای آسیای اشد نگران شده بود به منظور آمادگی برای مقابله با آثار یک جنگ احتمالی در آسیا، مقرر داشت که جمع‌کثیری از دانش‌آموزان مدارس و آموزشگاه‌های شوروی به تحصیل در رشته‌های شرقشناسی روی آورند. هیئتی مرکب از نمایندگان کمیساریای آموزش عالی و کمیساریای دفاع ملی مسئولیت امر را بر عهده گرفتند. اگرچه در مراحل نخست این طرح تاکید بر زبانهای ژاپنی و انگلیسی بود، اما در زمینه زبان‌های رایج در چین و کره و ایران و ترکیه و افغانستان هم متخصصانی تربیت شدند. در سال ۱۹۴۰ یعنی در آستانه جنگ جهانی دوم دایره تبلیغات ارتش سرخ سرپرستی کامل این برنامه را بر عهده گرفت.^{۲۵}

یکی از نخستین محصولات این برنامه فرو ریختن بیش از چند میلیون نسخه اعلامیه به زبان‌های مختلف از هواپیماهای شوروی بر فراز مناطق شمالی ایران در خلال عملیات نظامی اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ بود. حدود شش ماه بعد هیئتی از کمونیستهای آذربایجان شوروی به سرپرستی عزیزعلی آف، دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان و مجبعلی قاسموف از متخصصان دوره دیده در طرح فوق‌الذکر به دعوت مقامات نظامی شوروی وارد تبریز شدند. با ورود هیئت مزبور تبلیغات روسها در مناطق شمال غرب ایران که تا آن زمان بیشتر به اقدامات پراکنده و غیرمنسجمی چون تشکیل گاه‌به‌گاه مجالس سخنرانی، به راه افتادن کامیون‌های مجهز به بلندگو در شهرها و روستاها و پخش اعلامیه‌ها و جزوه‌هایی غالباً ضدفاشیستی محدود بود، به صورت برنامه حساب شده و منسجمی به منظور دامن زدن به احساسات قومی و مبتنی بر نوعی خط مشی «پان

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



آذربایجانی» درآمد. موضوع «آذربایجان شمالی و جنوبی»، «ستم ملی فارس‌ها» و مضامینی از این دست که تا آن زمان فقط در آذربایجان شوروی مصرف داخلی داشت، در سیاست خارجی شوروی در قبال ایران نیز کاربرد مشخصی یافت و رهایی «خلق آذربایجان جنوبی» به یکی از اهرم‌های فشار دیپلماسی خارجی مسکو تبدیل شد.^{۲۶} که با تشکیل و اقتدار فرقه دموکرات آذربایجان در مراحل پایانی جنگ که نتیجه منطقی برنامه مزبور بود، به نقطه اوج خود رسید.

در خلال سال‌های بعد، یعنی در فاصله خاتمه ماجرای فرقه تا حدود چهل و چند سال بعد که اتحاد شوروی از میان رفت روابط خارجی تهران و مسکو نیز همانند سال‌های قبل از جنگ جهانی روی هم رفته روایی متعارف و عادی داشت، از این رو مسئله آذربایجان هم دیگر بعنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی شوروی کاربرد چشمگیری نیافت.

اگر چه در خلال تحولات ناشی از سقوط نظام پهلوی تا شکل‌گیری نهایی جمهوری اسلامی در سال‌های نخست انقلاب نشانه‌هایی دال بر تغییر خط مشی متعارف روس‌ها در این زمینه ملاحظه شد که خود را به صورت تبلیغات آشکار مقامات و رسانه‌های گروهی باکو در حول محور «دو آذربایجان» و دیگر مضامین مشابه نشان داد، ولی پاتنیت نظام در مراحل بعد این خط مشی صورت مستعری نیافت و به تدریج تابع سیاست کلی مسکو شد.^{۲۷} بازتاب داخلی این تغییر نیز که خود را به صورت حرکات و تبلیغات کلی گرایش‌های چپ در دفاع از «حق خلق‌ها...» نشان می‌داد نیز با محدود شدن عرصه بر فعالیت‌های سیاسی از دور افتاد.

با استقلال مجدد جمهوری‌های قفقاز در سال‌های اخیر، «مسئله آذربایجان» نیز لاجرم، چنان که اقتضای هر مسئله ریشه‌ای است وجود خود را از نو اعلام داشت. بار اصلی تظاهرات دی ماه ۱۳۶۸ در آن سوی رود ارس، و اصولاً نیروی محرکه بسیاری از تحولات جاری و آمادگی حیرت‌انگیز جمهوری آذربایجان در اتخاذ مواضع ضد ایرانی بر چنین توهمی از «دوپارگی» استوار است و تا زمانی هم که حاضر به شناسایی و تصحیح آن بر نیاییم بر همین زوال خواهد ماند.

تبلیغات داخلی و خارجی مسئله

بروز مجدد این مسئله را می‌توان از دو وجه تأثیر داخلی و تأثیر خارجی بر تحولات ایران مورد توجه قرار داد.

قاعدتاً تبلیغات و تحریکاتی مبتنی بر این ادعا که بخش‌های وسیعی از مناطق شمالغرب ایران، یعنی ایالت آذربایجان، بخشی از یک موجودیت واحد گسترده‌تر بوده که در آخرین بار در اوائل قرن نوزدهم بین ایران و روسیه تقسیم شده است، و برای رهایی آن نیز باید به پیکار برخاست، موضوعی نیست که بتوان به سادگی از کنارش گذشت. مع‌هذا کوچکترین آشنایی به واقعیت موجود یعنی رشته پیوندهایی که از هر لحاظ ایران و آذربایجان را در هم سرشته، یادآور آن است که در واقع به سادگی

می‌توان از کنار ابعاد داخلی این موضوع گذشت. شناسایی حرکت‌هایی که آگاهانه یا ناآگاهانه در حول و حوش این محور عمل می‌کنند، آگاهی به ترفندهایی که مثلاً در پوشش دفاع از یک رشته خواست‌های به حق محلی در پاسداری از فرهنگ قومی جریان دارد جالب توجه و لازم است، ولی موجب نگرانی نیست. آنچه شایسته اعتنا و دقت است تاثیر این مسئله بر مناسبات منطقه‌ای ایران، یعنی بُعد خارجی ماجرا است. ولی چنانچه اشاره شد تا کنون در این موضوع تنها نکته‌ای که مورد بحث قرار نگرفته است زمینه‌ای است که به امکان شکل‌گیری چنین تحریکاتی میدان می‌دهد. و الاً صرف شناسایی این یا آن قدرت جهانی یا منطقه‌ای بعنوان عامل تحریک مشکل‌گشا نیست. این مسئله مشتری‌های زیاد به خود دیده - عثمانی، شوروی... و اینک نیز برخی از محافل سیاسی ترک و حامیان غربی آنها - و با توجه به تغییرات سریعی که در مناسبات جهانی رخ می‌دهد، احتمالاً مشتری‌های دیگر هم خواهد داشت. چاره اصلی فقط در دگرگونی و اصلاح این زمینه است، نه فقط متهم ساختن این و آن.

رویکرد سیاسی و دیپلماتیک به این مسئله، مانند سیاستی که یونان در مورد مقدونیه در پیش گرفته - یعنی امتناع از شناسایی رسمی این جمهوری جدید به نام «مقدونیه» - و دیگر موارد مشابه موضوعی است خارج از حیطه این نوشته، ولی وجه فرهنگی آن - که شاید موثرترین وجه کار نیز باشد - شایسته بحث و بررسی است.

اصل مسئله به آنجا باز می‌گردد که در بحبوحه تأسیس و شکل‌گیری طیف وسیعی از ملیت‌های مختلف در فاصله سال‌های میانی قرن نوزدهم تا سال‌های جنگ جهانی اول، بویژه در مناطق تحت سیطره امپراتوری‌های عصر (روسیه، اتریش، عثمانی و بریتانیا)، یکی از محدودترین و سرکوب شده‌ترین تجاری که صورت گرفت، چگونگی شکل‌گیری هویت ملی مسلمان‌های آران بود. تا پیش از انقلاب ۱۹۱۷ استبداد مطلقه تزاری و بعد از آن نیز استبداد به مراتب فراگیرتر کمونیستی نه فقط فرصت بحث و فحص موضوعی چنین خطیر را فراهم ساخت که به علت مقتضیات سیاست‌های داخلی و خارجی امپراتوری، مباحث ابتدایی و نادرستی هم که در این زمینه مطرح شده بود، در همان جهت‌های انحرافی و مغایر با واقعیت‌های تاریخی سوق داده شد. تشدید تنش‌های قومی و بحران‌های سیاسی در فرصت‌های گذرای چون گشایش حاصل از انقلاب ۱۹۱۷ یا تحولات بعد از فروپاشی شوروی

در سال‌های اخیر نیز در ممانعت از بازشدن چنین مباحثی موثر بوده است. حاصل آن که بیش از چند نسل از اهل فکر و اندیشه آن سامان بر این اساس تعلیم و آموزش یافته‌اند که از دیرباز کشوری به نام آذربایجان و ملتی به نام آذربایجانی وجود داشته است که صحنه ناخست و ناز قدرت‌های بزرگ همسایه بوده و که در آخرین تغییر و تحول مهم منطقه‌ای، یعنی در خلال جنگ‌های ایران و روس به دو نیم

آلبانیای قفقاز
و آران از
هویت تاریخی
مشخصی
برخوردار
بودند ضمیمه
آذربایجان
شده، آنگاه
بعنوان یک
واحد مشخص
ملی موضوع
تاریخ‌نگاری
قرار گرفت.

تقسیم شد. نیمی سهم روسیه شد و نیمه دیگر سهم ایران. . .

برای اکثر قریب به اتفاق ایرانیانی که اندک آشنایی با تاریخ این مرز و بوم دارند، تصور میزان شیوع و گستردگی چنین آراء نادرستی میسر نیست ولی واقعیت آن است که بیش از هفتاد سال تبلیغ و تعلیم مستمر این دیدگاه در ریشه گرفتن چنین آرائی نقش تعیین کننده ای ایفا کرد. واقعیت دیگر نیز آن است که صرف نادرست و غیر تاریخی بودن چنین دیدگاهی به خودی خود موجب تغییر آن نخواهد شد. تصحیح و توضیح این گونه باورها مستلزم یک سعی و تلاش فرهنگی گسترده است و مسئولیت این سعی و تلاش نیز فقط بر عهده ماست.

کوشش در احیاء ارزش های شیعی در جمهوری آذربایجان که بخش عمده مساعی فرهنگی ما را در آن حدود به خود اختصاص داده است، از ارجح و اهمیت خاصی برخوردار است چرا که در نهایت گام های مهمی هستند در احیاء ارزشهای فراموش شده ایرانی، ولی با توجه به دیگر ابعاد مسئله، این سعی و تلاش کامل نتواند شد مگر آن که توضیح تاریخ راستین قفقاز را نیز همراه داشته باشد.

وظیفه دشواری است ولی به چهار دلیل امکان عملی دارد؛ نخست آن که استدلالی است مبتنی بر یک رشته واقعیت ها و مستندات مسلم و غیر قابل انکار تاریخی و نظر آزمایی های پراکنده ای نیز که در این زمینه به عمل آمده است مؤید این اطمینان. دوم آنکه یکی از مهمترین علل دوام و ماندگاری چنین

مکتب ۲۱



تراکت تبلیغاتی جنبه خلق



اتحاد و وحدت خلق ۳۰ میلیونی آذربایجان

دیدگاه‌هایی آن بوده است که هنوز از جانب ایرانیان سعی و تلاش قابل توجهی در ایجاد ارتباط و گفتگو با محافل علمی و روشنفکری جمهوری آذربایجان در این زمینه صورت نگرفته است. بیش از هفتاد سال استبداد و اختناق کمونیستی که مانع از طرح هر رای و نظر مغایر باخط مشی حاکم بود، و تاکید و توجه ما بر نشر و تبلیغ مضامینی جدای مسائل مورد بحث، در سال‌های اخیر که امکان ارتباط

فراهم آمده است به دوام و استمرار اینگونه دیدگاه‌ها کمک کرده است. سوم آن که هدف از طرح این بحث دگرگون ساختن زمینه اصلی، یعنی زیر سوال بردن احساس یگانگی و پیوندی که به بروز چنین برداشت‌هایی نیدان داده است، نیست. در اصل مطلب یعنی یگانگی تاریخی، نژادی و فرهنگی ایران و اران مناقشه نیست، بحث اصلی در تعبیر غیر تاریخی و نادرست این یگانگی است. و بالاخره چهارمین یا مهمترین دلیل عملی بودن طرح و پیشبرد چنین مباحثی آن است که به رغم تمامی این تلاش‌ها در قلب تاریخ منطقه، یا به عبارت دیگر دقیقاً به خاطر طرح چنین مباحث نادرستی در هشتاد سال اخیر، جمهوری آذربایجان دستخوش بحران هویتی شده است عمیق و ریشه‌ای که طبیعتاً تلاش ما را برای طرح موضوع تسهیل می‌کند:

تکاپوی فکری روشنفکران مسلمان اران در تعریف و تبیین هویت تاریخی خود که چند صباحی پس از چیرگی روس‌ها، یعنی از سال‌های آخر قرن نوزدهم آغاز شد، هنوز بدون حصول نتیجه‌ای قطعی ادامه دارد. بحث سال‌های اخیر روشنفکران جمهوری و اختلاف نظرهای حاد جاری در آن که «ترك» هستند یا «آذری» خود نشانه‌ای است از تداوم این بحران. با اقتدار گروه حیدرعلی‌آف تمام مصوبات دوران حکمروایی جبهه خلق در «ترك» خواندن جمهوری آذربایجان زیر سوال رفته است. گذشته از بسیاری از روشنفکران جمهوری که تعریف «ترك» را مغایر با هویت خاص و مستقل خویش می‌دانند، بخش وسیعی از اقلیت‌های قومی آن سامان چون تالش‌ها و چرکس‌ها و کردها... نیز همزیستی در کنار چنین تعریفی را ناممکن دانسته سر به شورش نهادند. لهذا یکی از نخستین اقدامات گروه حیدرعلی‌آف آن بود که در تعریف هویت جمهوری اصطلاح «آذری» را عنوان کند.^{۲۸} که هر چند آن نیز با واقعیت تاریخی و فرهنگی اران همخوانی ندارد، ولی خود تاکیددی است بر لاینحل ماندن این موضوع و ضرورت سعی و تلاش ما در گرفتن گوشه‌ای از این بحث.

در قبال مسئله آذربایجان دو روش می‌توان اتخاذ کرد؛ یا همین راه روال موجود، یعنی روشی مبتنی بر بی‌تفاوتی و سهل‌انگاری را که روی هم رفته یکی از رویکردهای معمول و مألوف ما در قبال

صرف نادرست
و غیر تاریخی
بودن چنین
دیدگاهی به
خودی خود
موجب تغییر
آن نخواهد شد
تصحیح و
توضیح این
گونه باورها
مستلزم یک
سعی و تلاش
فرهنگی
گسترده است
و مسئولیت
این سعی و
تلاش نیز فقط
برعهده
ماست.

این گونه مشکلات است ادامه داده و امیدوار باشیم که گریه است. و یا آن که برای یک بار هم که شده تدابیری اتخاذ کنیم اساسی تر و مبتنی بر تجربه تاریخ. برای بسیاری اهمیت واقعی تبدیل اسامی خلیج فارس، خوزستان و اهواز... به اصطلاحات معمول خلیج عربی، عربستان و الاحواز... فقط هنگامی آشکار شد که با حمله عراق به ایران، این زیاده طلبی های پان عربی تبلوری نظامی یافت و تنها در پی این تجربه تلخ بود که بالاخره اقداماتی فرهنگی در جهت مقابله با این عناوین جعلی و برنامه های نهفته در آن آغاز شد. آیا برای درک اهمیت واقعی اغراض نهفته در تبدیل نام آرآن به «آذربایجان» و پی بردن به ضرورت اتخاذ تدابیری فرهنگی برای مقابله با این حرکات جز از سرگذراندن تجربه ای مشابه راه دیگری نیست؟

سال ها پیش در مراحل نخست شکل گیری این مسئله، روزنامه ایران - یا به احتمالی ملک الشعراء بهار که در آن ایام گرداننده اصلی این روزنامه بود- در یکی از نوشته هایی که در انتقاد از آذربایجان نامیده شدن آرآن منتشر کرد در پاسخ به اظهار تعجب و شگفتی محمد امین رسول زاده از این که «چگونه ما در موضوع اسم این همه اصرار داریم»، با آن که هنوز تبعات کامل کار هم روشن نبود، با هوشیاری نوشت: «بلی. اگر مطلب مختصر به اسم تنها بود متافسه جایز نبود، اما کار از این ها بالاتر است. مطلب بر حفظ قطعات ایران است که اعضای بدن واحد هستند. اگر امروز ما قصور کرده و حق خود را مطالبه نکنیم فردا مورد نفرین اختلاف خود خواهیم گردید که برای تجزیه اعضای بدن ایران فرصت به سایرین دادیم...»^{۲۹} حال آن که با راه و روشی که در این هفتاد سال اتخاذ کرده ایم، بیشتر بیم آن می رود که، امروزه ما مورد نفرین اسلاف خود واقع شویم و نه بالعکس، چرا که آنها در وضعیتی به دفاع از تمامیت میهن اقدام کردند که ایران یکی از دشوارترین مراحل تاریخ معاصر خود را طی می کرد و آسیب پذیرتر از هر وقت و زمان دیگر، حال آن که اینک در مقایسه با آن سال ها، ایران کشوری است برخوردار از یک اقتدار و انسجام چشمگیر و اگر خواست خود را معین کرده و به کار گیرد، چه بسیار مسائلی از این دست که در همین مراحل یعنی پیش از آن که مورد بهره برداری فعالانه دشمنان قرار گیرد، امکان حل و فصل یابند. و برای این منظور نیز سوای طرح موضوع با مردم و سرآمدان جمهوری آذربایجان و حصول تفاهم به نحوی از آنجا راه دیگری وجود ندارد. تجربه کوتاه مدت ولی مهم روابط ایران و جمهوری آذربایجان در دوره اول استقلال (۲۰-۱۹۱۸) نیز مبین آن است که زمینه های تفاهم و یگانگی، ضرورت دوستی و همراهی ایران برای حفظ و تثبیت استقلال آذربایجان از حوصله و گنجایش لازم جهت طرح و پیشبرد چنین مباحثی برخوردار است.

یادداشت ها

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳ دی ۱۳۶۸.
2. Tadeusz Swietochowski, *Azerbaijan's Triangular Relationship*, in Ali Bamsazizi and Myron Wiener (eds.), *The New Geopolitics of Central Asia and its Borderlands*, I.B.Tauris, London, 1994, p. 125.
۳. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۴ دی ۱۳۶۸.
۴. برای آگاهی از نمونه‌های چند بنگرید به
Abulfaz Elcibay, *Bu Manim Taleymidir*, Baku, Cencilik, 1992, sah 251-252
۵. مستند رشته مقالات کلمه‌ای به آقای ایلچی‌بیگ، جمهوری اسلامی، ۲ و ۳ تیر و ۱۷ تیر ۱۳۷۱.
۶. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۹ خرداد ۱۳۷۷.
۷. برای مثال بنگرید به ناصر صدیقی، قفقاز و بیداری استواریهای تاریخی، در مجموعه مطالعات سیاسی، کتاب دوم، پاییز ۱۳۷۲، صص ۴۳-۵۱.
8. *Covcas Bulletin*, 10 May 1995, Vol. 5, No.10, p.3
۹. برای آگاهی بیشتر بنگرید به دکتر عنایت‌الله رضا باذربایجان و لران (آلبانیای قفقاز)، تهران، انتشارات ایران زمین، ۱۳۶۰، صص ۱۱۳-۳۴.
10. Tadeusz Swietochowski, *Russian Azerbaijan 1905-1920*, Cambridge University, 1985, pp.26-27;
- Serge A. Zenkovsky, *Pan Turkism and Islam in Russia*, Harvard University Press, 1967, p. 92.
۱۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به کلود بیات، کاسپولیسیم ترک و ریشه‌های تاریخی آن، مجله نگاه نو، شماره ۴، دی ۱۳۷۰، صص ۶۰-۵۹.
۱۲. زاره وند، فلسفه پکتورلیسم، ترجمه محمدرضا زرگور، تهران، ۱۳۶۹، صص ۱۴۱-۶۷.
13. Swietochwki, *Russian Azerbaijan*, op.cit., p.33.
۱۴. روزنامه ایران، ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۳۶.
۱۵. همان.
۱۶. روزنامه رعد، ۱۰ جمادی الاول ۱۳۳۶.
۱۷. آذربایجان رسوبلیکنسی علملر اکادمیاسی، آذربایجان دوری مطبوعات، بیلورفلد، ۱۹۹۰-۱۸۷۵، باکو، ۱۹۹۳، ص ۲۰.
18. Swietochwki, *Russian Azerbaijan*, op.cit., p.119-137.
19. Zenkovsky, op.cit. p. 259.
۲۰. روزنامه رعد، ۱۰ رجب ۱۳۳۷.
21. Swietochwki, *Russian Azerbaijan*, op.cit., p.130.
۲۲. کلود بیات، کلمی روسیه و ترکیه در فروزشی جمهوری آذربایجان (۱۹۲۰)، مجله نگاه نو، ش ۱۰، مهر و آبان ۱۳۷۱، صص ۴۹-۳۱.
۲۳. جوشبی چند از ابعاد این 'مهاجرت' در شماره پیشین گفتگو (ش ۱۱- بهار ۱۳۷۵، صص ۲۳-۷) مورد بررسی قرار گرفته است.
۲۴. برای آگاهی از یکی از آخرین نمونه‌های این نوع تاریخ برداری بنگرید به نوشته زیر که شرحی است بر آذربایجان کلدانی از عهد بلستان تا سده‌های اخیر:
- Mahmed Ismail, *Azerbaiyan Tarikhi*, Azerbaijan Devlet Naariyati, Baku, 1993.
25. David B. Nissman, *The Soviet Union and Iranian Azerbaijan, the Use of Nationalism for Penetration*, Westview Press, Boulder and London, 1987, pp.29-31.
26. *Ibid.* pp.31-33.
27. *Ibid.* pp.65-82.
28. Aryeh Wasserman, *A Year of Rule by the Popular Front in Azerbaijan*, in Yaacov Roi, (ed.), *Muslim Eurasia, Conflicting Legacies*, Frank Cox, 1995, pp. 143-159.
۲۹. روزنامه ایران، ۱۵ شعبان ۱۳۳۷.